

و آسانتر بنوشاند

پس ، اگر برای معنی منظور، چندین کلمه در نظر باشد ، باید دید کدامیک ظرف مناسبتری است و بتهائی مقصود را میرساند ، بی آنکه نویسنده ناچار شود از کلمات مرکب توضیحی بآن بیفزاید

معنی لزویسندگان مثل لاپرویر (۱)، معتقدند که گفتار نباید از اسوه صفات آمان کند تا ممکن است ، نوشته باید بجای صفات ، منطبق و استدلال داشته باشد تا دلنشین و جاوید بماند زیرا ، علت و برهان است که فکر و احساسی در دماغ نویسنده پدید میآورد نه صفات

نویسنده نیز باید باین رشته استدلال منطقی که رشته احساس و اندیشه او را باهتر از در آورده و زخمه آن تار بوده است ، خواتند و را بهمان نتیجه برساند

نویسنده باید مانند مسافر زندهای که سبکترین وسیله را برای سفر بر میگزیند ، کلمات را انتخاب کند در ساختن هر چیز ، استحکام آن برای منظور خاصی تأمین میشود ، نه بیش از حد لازم مصالح بکار میرود و نه کمتر از آن یک میله آهنی که باید مقدار معینی فشار را تحمل کند ، اگر مقاومتش کمتر از آن فشار باشد میشکند ، و اگر بیشتر باشد مقداری مصالح بیجا مصرف شده است در انتخاب کلمات باین روش را داشت وقتی کلمه ای با این خصوصیت برای ادای مقصود بتوان یافت باید کلمه دیگر بآن افزود تا از ترکیب آید ، معنی مقصود بدست آید یعنی ، کلمه را باید قطببیزانی اضافه کرد که درست معادل معنی شود .

(۱) دانشمند علم اخلاق و نویسنده فرانسی (۱۶۴۵-۱۶۹۶ میلادی)

باری ، برای یافتن فعل واسم و حرف مناسبت و طرز قرار دادن آن در جمله ، نیز باید همین شیوه عمل شود تا جمله بسته گردد .
 آنگاه ، باید دید چنین جمله ای کلاماً آئینه مقصود هست یا نه ؟
 آیا ارحد معنی و مقصودی که در خاطر است تجاوز نکرده ، یا از آن کمتر نیست ؟ - آیا میتوان یکی از کلمات آن را تغییر داد یا جابجا کرد ؟ و این کار در حد مفهوم و رنگ مقصود تغییری نمیدهد ؟

اگر حرف اضافه ای را حذف کنیم یا حرف دیگر بجایش بگذاریم ، یا مثلاً ، بجای فعل وصفی فعل بگذاریم ، معنی روشنتر و گویاتر خواهد شد . معنی جمله متر ا کم و خسته ، گنگ و مبهم نیست ؛ (اینجا مغل) - معنی در جامه این العاط ، عبوس و زشت جلوه نمیکند . با تغییر کدام کلمه معنی اصافی را میتوان حذف کرد ؟ وقتی نویسنده بدینگونه کلمات را تغییر داد و پیش و پس کرد ، یک سلسله معانی و الفاظ دیگر پیدایش می آید و آنگاه این تأثیر کلمات در معانی و معانی در الفاظ تأثیر متقابل میکند (قانون تداعی معانی) . تا وقتی که جمله برای بر ماندن معنی شایسته و رسا گردد ماری از این افزودن و کاهش ترکیب صحیح بدست می آید (برای توضیح به تناسب کلمات و معانی جمله مراجعه شود)

نویسنده ، مثل منتک کار هر مدی که هر يك ریزه های عاج او برنج را بجای خود کار میکند تا ارحیت اداره و رنگ و برجستگی و زاویه و همسطحی و حلاله با سایر قسمتها مساوی و متناسب گردد ، همچنان باید کلمات را متناسب برگزیند و متناسب بکاربرد

باید در الی العاط را در يك کفه ترازو ، و معنی را در کفه دیگر بر باد و آنگاه در سگهای کلماتی را که ارزش قابوسی آن معلوم است ، یعنی معنی دقیق آنها روشن است ، تغییر داد تا دو کفه برابر گردد ، یعنی ، الفاظ با معانی و ترکیب

با مقصود معادل گردد. در این نوزین باید چنان دقت کرد که گویی نویسنده زرناب میکشد پس فقط کلماتی باید بکار برد که ادای مقصود را لازم باشد یعنی، باید هر کلمه چنان حاکی معنی و معادل مقصود باشد که اگر از جمله حذف شود، معنی جمله ناقص گردد

امتحان صحت جمله

جمله وقتی فنی و صحیح، و آئینه تمام‌نمای منظور است که با تعییر، با اضافه، یا کسر، یا جابجا کردن هر يك از کلمات آن، مفهومش تعییر کند جمله، راه هدایت فکر و طریق یافتن روابط اشیا و معانی است پس، اگر مقصودی بوسیله جمله‌ای صحیحاً گفته شود ممکن نیست که با تعییر و تبدیل آن، همان مقصود را با همان قدرت و رنگ نتوان گفت. بعبارت دیگر، فقط بوسیله يك سلسله الفاظ معین و بانظمی مخصوص، مقصودی را میتوان

بیان کرد،

باید، جمله مانند آئینه مقعر که همه بوری را که بر آن می‌تابد در کانون متمرکز میکند، همه بهومی را که در آن تابیده در کانون و کمر مخاطب متمرکز کند نفس فکر نویسنده را در بیجا بگیرد و در دماغ خواننده منعکس نماید

جمله کوتاه چیست ؟

از آنچه گفته شد، معلوم گردید که عرص از کوتاهی جمله آن بیست که طول آن کوتاه باشد

بامدی و کوتاهی جمله‌ها، با شمردن کلمات یا اندازه گیری آن نماید سنجید پس که جمله‌ای بظاهر کوتاه است، اما، پشت آن در زیر بار معنی

درهم شکسته و فاقد وضوح و رسائی است (ایجاز محل) نظامی عروضی در این معنی میگوید « دیر باید . در سیاق سخن آن طریق گیرد که الفاظ متابع معانی آید و سخن کوتاه گردد که فصحاء عرب گفته اند خیر الکلام ما قل ودله زیرا که هر گاه که معانی متابع الفاظ اقتد سخن در ارشود و کاتسرا مکنار خوانند ...» (۱) . بسیاری از مطالب را با جمله های مقطع و کوتاه نمیتوان بیان کرد نویسنده باید بتواند جمله های بلند را چنان صریح و متناسب بنماید، که خواننده با وجود درازی جمله ، معنی را سهوات دریابد

جمله کوتاه است که از کلماتیکه افاده معنی لازم نمیکند حالی باشد و از کلمات حاکی معنی تشکیل شده باشد پس، آنرا میتوان چنین تعریف کرد جمله کوتاه جمله ای است که اگر یکی از کلمات آن حذف شود یا

تعبیر کند ، معنی جمله ناقص شود

بعضی اراوقات ، کوتاه بویسی یعنی ستن جمله های تام (که از جمله معترضه و ناقص و مکمل حالی است) ، معمول میگردد . علت چنین سکی ، گاه بیحوصلگی مردم برای خواندن بسیار و بی توجهی آنان برای یاد سپردن جمله های دراز است از ایرو ، گوینده مجبور میشود با جمله های کوتاه و تام ، یک سلسله معنی در خاطر مخاطب بیاورند گاهی بیر ، بی آ مکه کوتاه بویسی سیک متداول روز یاسک خاص نویسنده باشد ، نویسنده در طی گفتار ، آنجا که باید نتیجه اساسی سخن را در دماغ مخاطب القاء کند ، یا پایه اصلی مطلب را کار بگذارد ، مطالب را با جمله های کوتاه بیان میکند

پس ، ممکن است جمله ای صریح باشد یعنی از کلمات صریح و روشن

وسلیس بسته شده باشد، اما، الفاظ و معانی در آن مکرر باشد بطریقی که بر مقصود چیزی نیفزاید (اطلاب عمل).

در مثالهای زیر دیده میشود که جملهها از حیث کلمات درار استولی ملال آور نیست زیرا، بتایر قاعده بسته شده است، و هر کلمه افاده معنی لازمی میکند:

« یکی از صاحبان سر بیچیب مراقبت فرو برده و در بحر مکشفت
« ستغرق شده، آنکه که از این معاملات باز آمد یکی از باران بطریق انبساط
گفت از این بستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی گفت پنخمار داشتم
که چون بدرخت گل رسم دامنم پر کتم هدیه اصحاب را چون بر سپدم بوی
کلم چنان مست کرد که دامنم از دست رفت.» (۱)

« تقصیر و تقاعدی که در مواظبت خدمت بارگاه خداوندی میرود
ببیر آنست که طایفه‌ای از حکماء هندوستان در فضایل نزر جمهر سخن
میکهتند، با آخر جز این عیش ندانستند که در سخن گفتن بطش است یعنی
در مک بسیار میکند و مستمع را بسی منتظر باید بودن تا تقریر سخنی کند.
نزر جمهر بشنید و گفت اندیشه کردن که چه گویم به ارپشیمانی خوردن که
چرا گفتم.» (۲)

«... و اگر کرد کار نرمان خداوند شرع سدگان خود را گستاخی
شناختن خویش و شناختن راه خود ندادی، هرگز کسی را دلیری آن نمودی
که در شناختن خدا ایتعالی سخن گفتی چه، بهر نامی و بهر صفتی که خدای
را بدان نام بر خوانی بموجب عبز و بیچارگی خود دان به بموجب آلهبتو

(۱) و (۲) - الامقدمة کلماتان بتصحیح فارسی

ربوبیت ، کہ تو خدا را هرگز مسزای او نتوانی ستودن . (۱)

پس ، از آن شاگردان یکی را گفت برخیز و بسرای فلان امیر رو چون در سر اشوی بر در حجره خاص نشین . هر که در آنجا شود یا بیرون آید مگوی که شاگرد فلان درزی بردار ایستاده است و بتو بیعالمی دارد همی گویند: مردی از تو بتظلم پیش من آمده است و حاجتی در دست دارد بپفتصد دیپلو و از اجل یکسال و نیم گذشته هم اکنون خواهم که زو اینمرد برسانی بکمال ، و اورا بخشود کنی و تقصیر نکنی و زود جواب او بمن آر . (۲)

اما ، در مثال زیر می بینیم که هر چند جمله ها ظاهر ا کوتاه است اما در حقیقت دراز است زیرا کلماتی در آن بکار رفته است که چیزی بر معنی نمی افزاید

پس ، این بزرگان در این شهر مر با پارسانی عاشق گشت و آن مال و نعمت بر او خرج میکرد . و در میان آن زبان ما موافق ناپارسانا رفته بخرابیات و آن مال و نعمت ما آرزو نخورد و املاکهای خویش جمله بفروخت و تجمل و فرش و اوایی هم بفروخت چون چیری بماند و دست تنگ شد و بر قوت یکروزه دسترسی نداشت خراباتیان بداندستند که اورا هیچ بمانده است . (۳)

چنانکه دیده میشود ، نویسنده میتواندست عبارت ، چون چیزی بماند و دست تنگ شد . را حذف کند ، زیرا ، عبارت (بر قوت یکروزه دسترسی نداشت) ، همان معنی را میرساند حتی قویتر از آنست و نیز میتواندست عبارت : اورا هیچ بمانده است . را نویسد زیرا عبارت خراباتیان بداندستند ، همان مقصود را میرساند

۴. جمله، موزون و خوش آهنگ باشد.

آهنگ دلپذیر، نیاز بزرگ انسان است. این ضرورت، موسیقی، کلمات موزون، سجع، وقایع را بوجود آورده است. القاطبی که با آهنگ دلنشین و گوشنواز نباشد زود متعرض میشود. کتابهای آسمانی که برای توده‌های مردم و برای زمانی دراز آمده است، از شکفتیهای آهنگ پرطنین است آنانکه این صیغه های نورانی را در ظلمتکده خاک برگشوده‌اند، مردمی بی نیروی مادی بوده‌اند که در برابر اسوه مردم پر قدرت، بنزد برخاستند و بر همه چیره شدند.

سهمی بزرگ از پیروزی آنان، در سخنانی بوده است که زنگ دلربای آهنگ داشته است، آهنگی که هنوز در گردونه حیات آدمی منعکس است و دل‌های تیردوستگین را باهتزاز در می‌آورد

همچنین، نویسندگان و خطیبان بزرگ، در دیباچه کتابها و طلیعه گفتارهای خود، نخست با قدرت العاظمی پر آهنگ و سخنان دل‌فریب، مخاطب را از خود میروده‌اند تا او را در معراج افکار خویش سیر دهند، و در پیخودی داری معنی در کار کنند.

مثلاً، مقدمه گلستان، از آغاز تا اتمام از آهنگ موزون و خوش پرغوغاست، و هر جا که ممکن بوده است ادامه آهنگ تر، مخاطب را ناپسند آید با شعری، نوای سخن تازه گشته است.

باید توجه داشت کلمه هائی که فقط خوش آهنگ و زیاده است، اما در جمله تأثیر معنوی ندارد بکار برده نشود. چنین القاطبی را باید مثل مطالب و اصطلاحات علمی و هنری که چیزی بمطلب نمیفزاید و فقط ممکن

است نویسنده را هنرمند یا اهل اصطلاح جلوه دهد ، دور ریختن زیرا زائد و نامربوط است .

۴- کلمات جمله مکرر نباشد

چون زندگی بر پایه تنوع و دگرگونی ساخته است ، از اینرو تکرار خوش آیند نیست .

در سخن نیز چنین است . اما گاهی مطلب مهمی که بیکره سخن بر آن بنیاد میگیرد طوری است که شاعرش بر سر اسرار گفتار نمیتابد و مخاطب آنرا پیوسته لمس و احساس نمیکند . در اینصورت ، ناچار باید آنرا تکرار کرد البته ، این تکرار نیز چون در محل مخصوصی از گفتار قرار میگیرد ، رنگ بوی پیدا میکند و در حقیقت نمیتوان آنرا تکرار دانست در نوشتهها و خطابه های بیگانه ، تکرار جمله مثل فراوان دارد . در فارسی ، میتوان ترجیع بندها ، وردالمجز را بعنوان نمونه مثال زد مثلا در ترجیع بند معروف هاتف ، این شعر

« که یکی هست و هیچ نیست جز او و حده لا اله الا هو . »

و در ترجیع بند معروف سعدی این شعر

« بنشینم و صبر پیشم گیرم دباله کار خویش گیرم . »

در پایان هر بند تکرار میشود زیرا نتیجه و عقده سخن است ، و گوینده اشعه افکار خود را در آن نقطه متمرکز میکند این تکرارها بمنزله شاقولی است که پیوسته امتداد مستقیم را نشان میدهد و مخاطب را راه بینماید در تکرار کلمات نیز چنین است . اما ، اگر کلمه ای خود را بر نویسنده

تعمیل کند، نباید بعنوان اینکه تکرار زیباییست، از باز گفتن آن خودداری کرد (۱)، زیرا، چنانکه گفته شد، اصل درست نوشتن است نه زیبا نوشتن، هر چند در بسیاری از موارد، تکرار کلمه کمال زیبایی را قضا می‌نماید. مثلاً:

نشیده‌ای که زیر چناری گدوینی بردست و بردوید بر او بر روزیست...

۴- کلمات و معانی جمله، متناسب باشد.

میدانیم که اساس حیات بر تناسب است، و جمال وجود فقط در قالب تناسب زیست می‌کند و در آینه تناسب جلوه مینماید. اگر تناسب بهم بخورد زندگی جمال پایان می‌پذیرد.

اگر اندام انسان و حیوان و گیاه متناسب باشد، یا متناسب بگیر نکند، فروع زندگی در آن خاموش میگردد و بانگ حیات حفه میشود.

نیز، جمله‌ای در حد جمال است که گذشته از پرتو معانی در الفاظ و تناسب آهنگ کلمات، کالبد و روان هر کلمه، با کالبد و روان سایر کلمات جمله متناسب باشد. هر قدر این تناسب بیشتر باشد، مجال جلوه جمال بیشتر است.

برای توضیح مطلب، تناسب بعضی از کلمات را در چند شعر خواجه بزرگ، حافظ، بیان میکنیم:

- مزاج دهر، تبه‌شد دین با حافظ کجاست فکر حکیمی در ای برهمنی؟
تناسب کلمه مزاج با کلمه حکیم که در میان تباهی مزاج میکند. تناسب
تخلص شاعر حافظ با جستجوی حکیمی که سلامت مزاج دهر را حفظ کند.

تناسب دفع بلا با رأی برهمن، یعنی تدبیر برهمن که بلاها را با او داد
میگردانده است .

و تناسب این معنی، با اینکه بوسائل عادی و معمولی، این بلا (که
فته مغول در ایران بوده است) قابل دفع نبوده است

تناسب کلمه رأی که لقب بزرگان هندوان بوده، با کلمه برهمن که
عنوان پیرو مرشد آنان بوده است

- بیا که توبه ز لعل نگر و خنده جام تصویر است که عقلش نمیکند تصدیق
تناسب لعل نگر با خنده جام

تناسب تصویر با تصدیق

- ساقیادر گردش ساق، تعلق تا بچند دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایش

تناسب کلمه گردش با کلمه دور و تسلسل

تناسب کلمه دور با کلمه تسلسل

تناسب کلمه تعلق با باطل بودن دور و تسلسل

و سخا کپای تو ای سرو ناز پرور من که روز واقعه، پا و امگیرم از سر خاک

تناسب سخا کپای با سرو و پا گرفتن با سر خاک

تناسب سرو با کلمه باز در ترکیب ناز پرور

تناسب پا گرفتن که هم بمعنی بر آوردن و بستن قبر است و هم بمعنی

نیامدن، با کلمه سر خاک

- چگونه طوف کنم در سرای عالم قدس که در سراچه ^{ترتیب} التدبیر، تخته بندتتم

تناسب طوف که هم بمعنی طوفان و دور گشتن است و هم بمعنی تخته پاره ای

که وسیله آن از آب میگردند، با کلمه تخته بند
تناسب برای عالم قدس با ترکیب سراچه نظیر
تناسب تخته بند تن بودن با ساختمان بدن و...

در سخنان فوق و سایر اشعار خواجۀ بزرگ، مشاهده میشود که بند
ترکیب جانبش و تناسب همه کلمات و معانی را چنان پیوند دقیق و محکم
داده است که هیچ کلمه رانمی توان تغییر داد یا جابجا کرد بسایک تغییر این
ساهای بی نظیر و جاوید فرو میریزد.



فصل دوم

ارکان سخن

در فصل اول دیدیم که غرض از نوشتن ، منتقل کردن فکر یا احساس نویسنده (یا گوینده) است ید دیگری پس:

۱- نخست باید دانست چه می‌خواهیم بگوئیم، مهارت دیگر در صحرائی بی‌پایان مطالب و مفاهیم ، در چه نقطه قرار گرفته ایم تا خواننده یا شنونده را نیز با خود در آن منطقه بکشانیم (انتخاب موضوع) با انتخاب موضوع گرداگرد خود حدی می‌بندیم و حصاری میکشیم و بدینگونه خود و خواننده (یا شنونده) را، از سایر مطالب و موضوعات جدا می‌سازیم

۲- پس از انتخاب موضوع، باید دید که این منطقه بر چگونه آراسته شود، یعنی ، موضوع چگونه گفته شود تا روشن گردد و سلسله افکاری که بموضوع مرتبط است نسبت بهم چگونه قرار گیرد تا نتیجه منظور حاصل شود، (طرح سخن یا طرار بندی سخن)

۳- پس از طرار بندی سخن، باید دانست نویسنده (یا گوینده)، چگونه از فکری بفکر دیگر در آید و چگونه از مقدمه نتیجه برسد تا خواننده بر حرکت کند چشمش خیره نشود، سکندری نچورد، و پایش بسنگی در بیاید، راه بنظرش مستدل و حسته کننده و یکواخت جلوه نماید، ما گه‌بان اریستی بلندی بر بیاید و از بلندی پستی دریافتد و بلری ، با نظم طبیعی سیر کند تا بتیجه منظور برسد (انجام سخن)

۴- باید طرح و انسجام سخن بدانگونه باشد که موضوع سخن
مرحسته نمودار گردد و در همه راه، در پیچ و خم گفتار، پیوسته سایه آن بر
نوشته گسترده باشد، (سیاق سخن)
اینک، توضیح هر يك میپردازیم :

قسمت اول

موضوع سخن

موضوع سخن زمینه مطلبی است که برای وصول بمنظور بهائی (نتیجه)،
نوشته میشود .

بنابر این تعریف، گاهی موضوع سخن نامه‌ای دوستانه، گاهی بیمانی
حقوقی، گاهی لایحه‌ای قانونی و زمانی نوشته‌ای اجتماعی یا علمی یا هنری
یا حرفه‌ای است .

معمولاً، موضوع از چندین جمله تشکیل میشود .

باید کی دقت معلوم میگردد که در حقیقت موضوع سخن، بسط يك
جمله است، چنانکه حاصل هر موضوع نیز يك جمله میباشد و میتوان گفت که،
جمله خود توضیح کلمه میباشد. (۱)

زیر نقاب هر کلمه، موضوعی در خاطر نقش مینماید مثلاً کلمه
طبیعت وقتی این کلمه توضیح داده شد بصورت جمله‌ای در می‌آید مثلاً
بصورت جمله «طبیعت دوست داشتنی با پرستیدنی است». این جمله را که

(۱) ملن

توضیح کلمه طبیعت است، نویسنده تکمیل میکند یعنی آنرا موضوع نوشته‌ای قرار میدهد و در آن خصوص چیز مینویسد .

نظامی، جمله و کلمه را بدانه و درخت نشیه میکند .

«بر آرم چراغی زیروانه‌ای درختی بر آرایم از دانه‌ای.»

پس، باید دید جمله را چگونه گسترش دهیم .

چنانکه گفتیم گام نخستین، انتخاب موضوع است

باید دانست موضوعی که از هر جهت اشکاری و نوباشد، تقریباً وجود ندارد همه چیز در قرون گذشته بشر ریشه دارد و این موضوعهای کهن، بملت یا بشخص مخصوصی متعلق نیست بلکه دفتر خاطرهٔ نسلها و اقوام جهانست، و مانند ماه و خورشید و ستارگان، مورد استفاده همه میتواند بود.

و هر نویسنده میتواند آنرا کارمایه کند و موضوع سخن قرار دهد نویسندگان بزرگ نیز چنین کرده اند اما بر حسب سلیقه و دید و ادراک خود آنرا رنگ زده و پروراندند حالات و تصورات و آزمایشها و زندگی درونی و هدف خود را در آن گنجایند، چیزی ساخته اند که بکلی تازه و نو است

طرح و انسجام و سیاق موضوعی کهن را، بارنگ هنر شخصی، بطوری آراسته اند که هیچ شاهتی با اصل موضوع ندارد
نظامی باین نکته اشاره میکند .

مگر آنچه دانای پیشیه گفت

که بر در، شاید دو سوراخ است

مگر در گذر های اندیشه گیر

که از بهار گفتن باشد گزیر

و باز در شعر دیگر بهین مطلب اشاره میکند.

سرم بر سر زانو آورده جای

زمین زیر سر ، آسمان زیر پای

که، از لوح نا خوانده عورت پذیر

که ، از فکر پیشینیان پند گیر

و دانشمند و گوینده بر رک، فردوسی، در آغاز شاهنامه گوید .

سخن هر چه گویم همه گفته اند

سرو بوم داش ، همه رفته اند

سخن گفته شد ، گفتمی هم بماند

من از گفته خواهم یکی بر تور اند

اری، هر نویسنده (یا گوینده) ، موضوع را با سبقت و برشی که از

شخصیت او رنگ میگیرد میگوید، و خواننده را در عالمی دیگر میبرد

میدهد. بقول پاسکال، همیشه حملهها نوبود ، سخن تازه و نو است، چنانکه

در گوی مازی، گوی و چوگان تعبیر نمیکند اما یکی از بازیکنان ، نسبت

به دیگران گوی را بهتر قرار میدهد و بهتر میزند . مثلاً در زبان ما، داستان

لیلی و مجنون، فرهاد و شیرین ، اسکندر و دارا ، يك موضوع است ولی هر

گوینده ای آنرا پی بنالی قرار داده ، کاخی بلد و دلکش ساخته است

یا، محور و موضوع بیشتر آثار ادبی عشق است، عشق برن، عشق بمقام،

عشق بمال، عشق با سائیت و اجتماع، اما، هر نویسنده موضوع را با چشم دیگر

دیده و دریچه ای دیگر گشوده است . گفته خواجه نزرک، حافظ،

يك نکته پیش نیست عم عشق و این عجب

کز هر کسی که میشوم نامکر راست.

مهر مادر ، موضوعی است که بسیاری از گویندگان نازک فکر ، در آن سخن گفته اند و هر يك چهره آنرا طور دیگر رنگ آمیزی کرده است مثلا ، وقتی شعرا بجز را در این موضوع میخوانیم .

گویند مرا چو زاد مادر پستان سدهن گرفتن آموخت .

هر آنچه از مهر زلال مادری در سویدای دل پنهانست ، در این چند کلمه ز زبان او می شنویم - دل می شکند - هر حرکت مادر ، که دست ما را گرفته و پایابر دم و الفاظ بر دهانمان نهاد ، یادگار کنار گاهواره ما ، لای لای گفته و قصه های کود گانه را از جلوی چشم ما ، نرم و آرام گذر آید و با چشمایی چون دریچه های امید ، خاموش و پر مهر بچشمان ما نگرسته و کم کم خروابی شیرین ، آ میخشد با تصویر زیبای او دیدگان ما را پوشانده و چون چشم گشوده ایم روی بوشین و مهر پرور او ، در برابر دیدگان ما چون باغ بهشت شکفته ، و بیدریغ ما را بخنده و تبسم واداشته است . ، همرا در چند جمله بیان کرده است . با خواندن این قطعه زیبا ، رنگ و ارزش مادر در دل ما تبیر میکند و معنی هر حرکت او را طوری می فهمیم نویسنده دیگر همین موضوع را بطرز دیگر بیان میکند و احساس دیگر در دل ایجاد می نماید نویسنده ای ، هرچین را که برجین پندری فرو می افتد خطی از فشار می بیند که در نبرد وحشتناک زندگی در صورتش شیار شده است و می بیند که پدر لطمه های موج حادثه را بیهای جان و آسایش خود جلو گیری میکند تا هر زبانش راحت بدبستان درونده شاد بخندند ، و . . ، آنگاه شکستگیهای پدر ، یا صدای خسته مادر ، مفهوم دیگر پیدا میکند . یا وقتی ، شرح وداکاری و شهادت مردی حرمان کشیده وداکار را میخوانیم که از ستر نرم و حانه -

گرم و هزاران نیاز طبیعی که وابسته این تن خاکی است چشم پوشیده تا دیگران راحت باشند و از موهبت‌های حیات لذت برند وقتی او را می‌بینیم، می‌فهمیم که موی سپیدش بیریق ظفر، و چین‌های چهره‌اش نشان لیسافت و شرف است و گریه مردی افسرده و سپید موی‌ها مشاهده می‌کنیم و بسا که در نظرمان بی‌ارزش و خنده‌آور جلوه کند نویسنده‌ای جهان‌آسانی را چنان می‌بیند که وقتی نوشته او را می‌خوانیم با حیات بشری در يك حلقه و دایره پای می‌گذاریم و در آن جنبش مقدس که ارارل تا باید حلقه‌هایش بهم پیوسته و جشن پیروزش غلغله درافکنده است، بحرکت و نشاط درمی‌آیم و می‌بینیم که آب و گل و سزه و کوه و درخت هم، درین حش پر شکوه و الهی‌بای می‌کوند مفهوم انسانیت در نظرمان از شخص و خانواده و کوی و شهر بالاتر می‌رود و سعت می‌گیرد و همه جهان را در آغوش می‌کشد و سیمی از آن دیار آشنایی می‌وزد که ما را سرمست می‌سازد آنگاه، هیچ لذت و افتخاری را بالاتر از گذشت و عداکاری در خود احساس نمی‌کنیم نویسنده دیگر، همین دنیای پر طرب و عمیق را حایه آشوب و شرمی بیند که باید ساکنان تیره‌روزش یکدیگر را بدندان خود پرستی پاره‌پاره کند باری، همه چیز را گفته اند اما هر کس از منظری آنرا دیده است

ولی بهر حال نباید فراموش کرد که جهان بی‌پایان است و نکته بزرگ مهر حکیم : همه چیز را همگان دانند، و همگان عبور از مادر براده‌اند ،
 برای ریبنا نوشتن و زیبا گفتن ، کارشناسان حاصل عمرها مطالعه خود را گفته‌اند .

از آن حمله، سپیرون گویندند بر دسترم، گویندگان و خطیبان اقاعدای چند گفته است که نویسندگان را بربکار می‌آید ، و چون مطالبی از آن

مربوط به موضوع است ، آنرا نقل میکنیم .

«گفتار باید سه خصوصیت داشته باشد :

۱- اختصار ۲- وضوح ۳- شباهت بحقیقت .

۱- اختصار عبارت از اینست که :

«مطلب از نقطه مناسبی شروع شود نه از نقطه دوری .

«قسمتهایی را که میتوان بطور کلی بیان کرد ، نباید جزء جزء و یکان-

یکان برشمرد (غالباً ، میتوان بگفتن ماحصل مطلب اکتفا کرد بی آنکه بجزئیات و چگونگی آن پرداخت)

«پیش از آنچه دانستن آن ضروری است نباید گفت .

«مطالب خارج از موضوع را نباید وارد موضوع کرد .

«گاه ، باید مطالبی بگفتار بواسیله آنچه گفته میشود فهماند .

«به تنها مطالب زیابخش و مصر را نباید گفت ، بلکه ، مطالب ناسودمند

را نیز که نکار موضوع نمینخورد نباید اظهار کرد

«مطلب را نباید تکرار کرد

«هرگز مطلبی که تازه تمام شده است ، نباید از نو باز گفت .

«سیاری از مردم ، در عین حال که سخنرا اطلاع میدهند میپندارند

که باختصار کوشیده اند . بسا که جمله های دراز را بجای جمله ای کوتاه

میگویند که هر چند آن اعمال باختصار گفته شده ، اما ، گفتن ماحصل و نتیجه

آن برای فهم مقصود کافی است

«مثلاً ، در عبارت های (خانه رسیدم - دربانرا صدا کردم - پاسخم

داد - صاحبخانه را ازور رسیدم - گمت از خانه بیرون رفته است) ، هر چند

مطالب با کوتاهترین جمله بیان شده است ولی بهتر آن بود که بجای این

مطالب که هیچ نکته‌ای را روشن نمیکند، فقط گفته میشد: (در خانه نبود) و جمله‌هایی که اوضاع و احوال غیر لازمی را بیان کرده است، حذف میگردید.

۲- وضوح و آن عبارت از اینست که

«بدواً، آنچه نخستین لحظه اتفاق افتاده گفته شود.

«توالی زمان و ترتیب وقایع حفظ شود

«نسبت حوادث همانطوریکه واقع شده یا باید واقع شود ذکر

گردد

«از ابهام و چند پهلو بودن مطالب و خارج شدن از موضوع پرهیز شود.

«هر مقدمه و هر علت، نتیجه و معلولش گفته آید.

«قولبری، آنچه راجع باختصار گفته شد در مورد وضوح سخن نیز

مراعات شود.

۳- مشابهت با واقع - یعنی

«سخن رنگ کامل واقعیت را داشته باشد.

«ارزش بازیگران واقعه محفوظ ماند

«علت حوادث نمودار گردد.

«وسیله و موقعیت و زمانیکه برای انجام امر موضوع سخن لازم

است، امکان داشته باشد

«محل وقوع حادثه با اجرای آن متناسب باشد

«حوادث مورد گفتگو، باعللکات و اخلاق بازیگران آن، و با طبیعت

انسانی، عقیده شومدگان متباین نباشد.

در اینجا عقیده حکیم نظامی را نیز یاد میکنیم که میگوید.

سخن گرچو گوهر بر آرد فروع چون باور افتد نماید دروغ
دروغی که مانده باشد بر است به از راستی کردستی جداست

و بوالو میگوید « گاهی حقیقت شبیه بواقع نیست »

پس، در موضوع چندین نکته را باید مراعات کرد :

موضوع نباید بیرون از طبیعت و امکان طرح گردد، مثلاً، فداکاریهای بیرون از امکان، عشقهای ناممکن، دلیریهای غیرطبیعی، سدبختیها و خوشبختیهای اغراق آمیز باید موضوع سخن قرار گیرد مگر اینکه اساساً داستان یا نوشته، برای مضامین خارج از طبیعت طرح شده باشد، مثل همت کند نظامی یا اساطیر، یا شاید ادب امراض روحی و بی‌تعدادیها و توهماتیکه ممکن است باسان دست دهد.

لذا، عدای مبالغه را در سخن حایر و زیبا میداند و معتقدند که
(بهترین سخن، آنست که از حقیقت سرچشمه گیرد و مهیج صدق باشد -
انوار الریبع) .

همین جهت، حوادث بسیار مهم را که هر يك در نتیجه اتفاقات دراز
اجتماعی یا روحی امکان وقوع دارد، و عوامل آن برم برم و آهسته ایجاد
میشود نباید متوالیا در يك نوشته گنجایید. خلاصه، باید همیشه امکان وقوع،
و طبیعی بودن حادثه را در نظر داشت، و باید مازیکرا را واقع، امکان وجود
و عمل داشته باشد

همچنین، نویسنده نباید هر چه در موضوعی میداند بنویسد و مخلوط
بیربطی بسازد، یا آنچه را که خوب میتواند بیان کند توضیح دهد. - باید
متوجه بود که فقط باید آنچه را که لازم است گفت، و بعضی مطالب را نیز
بدهن و تصور خواننده وا گذاشت. همچنین، نویسنده باید کاملاً در خود

فرورود و بیند موضوع را چگونه میبند و چگونه میبند .

در اینجا ، مرحله احساس نویسنده نسبت به موضوع پیش میآید .

نویسنده نباید احساس خود را نسبت به مطالب و معنی کلمات ، در یک نوشته تعبیر دهد . باید در نوشتن ، صمیمی باشد تا گفته اش بر دل بشیند ، و چگونگی خود را در اثرش منعکس کند . جمله صمیمانه و دور از خودستایی و هنرمائی ، همیشه بر دل میشیند . در این مرحله است که نویسنده باید خواننده را در محیط احساس خود بکشاند ، زیرا ، هر چیزی که موجب برانگیختن احساس میشود ، در همه یکسوع احساس تولید میکند و شدت و نتیجه تأثیر هر واقعه ، در همه مساوی نیست . پس ، نویسنده باید بین خود و خواننده ، هماهنگی

احساس ایجاد کند . این مطالب ، درباره همه موضوعها اعم از توصیفی ،

قلبی ، افسانه‌ای ، طبیعی یا تحقیقی صدق میکند .

انتخاب موضوع

گفتیم که مطالعه کتابها ، وقت در چگونگی حیات ، و طرد در گوشه و کنار زندگی ، دایره دید و افق فکر را وسیع میکند و در بایگانی خاطر از هر موضوعی پرونده‌ای فراهم میآورد ، آنگاه ، تا به موضوعی برخوردیم ، بایگان نهانخانه خاطر ، همه افکار مربوط با آن را در دسترس ما میکند و اگر مدرک و سابقه‌ای را در دسترس نگذاشت ، باز توجه داریم که مدرکی موجود است . اینک ، میخواهیم موضوعی را انتخاب کنیم ، آنگاه آنرا بنویسیم .

در اینوقت ، فکرهای بسیاری را بایگان خاطر ، دسته دسته از نظر ما میگذراند ، اما ، این افکار درهم ریخته و بی شکل است ، مثل یک توده از

اجسام که شکل معینی ندارند . نویسنده باید بآن توده بیشکل ، شکل بدهد ،
آنها را برآورد ، صیقل زند و صورتی بسازد که آنها را از انجامش معلوم باشد و
رنگ و خصوصیات آنها را از منظره و زاویه دید خود نمودار سازد .

اما ، بسیاری از مطالب که در این مرحله بخاطر میگذرد سا که مربوط
موضوع باشد ، ولی ، نویسنده تصور کند که آن افکار ناموضوع منطبق و
مربوط است . پس :

قبل از هر چیز نویسنده باید سیند میخواند چه بنویسد ، از آنچه بنظرش
میآید کدامیک مربوط بموضوع است و نحوه ارتباط آن چیست . مثلا ، اگر
بخواهد در موضوع مهر مادر چیزی بنویسد ، نباید اطلاعات خود را مثلا راجع
باقسام اسلحه ، داخل موضوع کند ، هر چند اطلاعاتش در این زمینه مسوط و
دقیق باشد .

ز این پس که ، مطالب مربوط بموضوع در ذهن نویسنده دسته بندی شد ، باید باین توده
بیشکل جان دهد و شکل داد ، و وقتی شکل و جان میگیرد که نوشته شود .

پس ، باید دید چگونه باید نوشتن موضوعی را شروع کرد ؟

مختص ، باید بدانیم موضوعی را که میخواهیم بنویسیم چیست .

پاسخ این سؤال (تعریف) نام دارد .

پس ، بدو موضوع را باید بخوبی تعریف کرد . - تعریف منطقی - یعنی
تعریفی که جامع و مانع باشد و درست حد و موضوع را در منطقت افکار و احساسها ،
از سایر موضوعها مشخص کند ، تا همانطور که در بیان کلمه گفته شد ،
خواسته مسطور نویسنده را بخوبی ادراک کند و با او در همان منطقه قرار گیرد
الته ، موضوع باید یک مطلب گفتنی باشد ، و صرف نظر از زمان و
مکان ، تصویری از واقعه یا بیان یک احساس ، یا یک داستان تاریخی ، یا یک

مطلب علمی و ، و خلاصه يك امر مادی یا معنوی ، ذهنی یا خارجی باشد . - ایست موضوع يك نوشته . البته عرض از تعریف آن نیست که در مقدمه نوشته بعمل آید ، بلکه ، شاید نویسنده موضوع را برای خود تعریف کند تا حد روشن و مشخص آن ، بر خود او نمودار گردد ، آنگاه ، بهر نحوی که سبک او یا موضوع نوشته الزام میکند تعریف پیردازد بطوریکه مخاطب رنگ دقیق مفهوم را دریابد .

وقتی موضوع تعریف شد ، چهارچوب نقشه نویسنده و میدان حرکت او معلوم شده است در حقیقت روی تخته شمشیر بازی قرار گرفته و نباید از آن خارج شود

در تعریف باید حیات موضوع کاملاً بیان شود تا خواننده آنرا بخوبی بیند . مثلاً اگر نویسنده میخواهد در موضوع فداکاری چیزی بگوید باید منطوق خود را از این کلمه آشکار کند تا خواننده معنی مشترک یا مبهمی از آن بگیرد . مثلاً ، باید بیان کند که غرضش از فداکاری صرف نظر کردن از عدای خوب و شراب گوارا و از استراحت در بر معشوقه ، و از لطف و صفای خانواده و . . . ، میباشد باری ، چندان رنگ آمیزی کند تا حد مقصودش از این کلمه پرورشی روز گردد .

تا تعریفی که نویسنده از موضوع میکند ، مقصود را در مرحله ای از وجود در نقطه ای از میدان بی پایان مفاهیم میگذارد که سایر موجودات و مفاهیم هیچگونه آمیختگی نداشته باشد خود نیز در آن نقطه ثابت قرار میگیرد . وقتی تعریف موضوع ، نویسنده را از همه موضوعهای دیگر منجزاً جدا کرد و خواننده نیز داست که هیچ مطلبی جز آن مورد بحث نیست ،

آنکه باید دید که نویسنده آن مطلب را با چه احساسی مینگرد

این مرحله ، مرحله رنگ زدن به موضوع است . اعتقاد و ذوق و باور و تمایلات و تجارب نویسنده در این مرحله بجنبش درمیآید و خود نمایی میکند . از این احساسها و نظرها ، بعضی بسوی مطلب هجوم میآورد و برخی از آن دور میشود . کم کم موضوع جان میگیرد ، بر کیبوشکل پیدا میکند و لباس مشخص میپوشد .

پس ، در این مرحله باید دید که چه احساسهایی را باید گرفت و کدام را بایدرها کرده و خلاصه ، موضوع سخن از چه زاویه احساسی دیده میشود از احساسهای گوناگونی که در جواب این سؤال ظاهر میشود ، نویسنده فقط احساسی را بر میگزیند که میخواهد موضوع را با آن رنگ درآورد . پس ،
۱- موضوع با تعریف معلوم میشود و در طول نوشته ، در میان موضوعهای بینهایت ، راهنمای نویسنده است .

۲- احساسی که نویسنده راجع به موضوع انتخاب میکند ، در میان دریای پر موج احساسها راهنمای اوست .
بعبارت دیگر ، نویسنده موضوع خاصی را ، از نظر شخصی و با احساس و رنگ معلومی باید بیان کند . - طبیعتاً سایر نظریه ها و احساسها را دور میریزد .

در این مرحله ، هنوز رنگهای متناسب برای رنگ آمیزی موضوع انتخاب نشده است . نویسنده ، در عالم بیپایان رنگها باید به بیننده آسورنگی را برای کار کردن باید برگزید ، زیرا ، تا اینجا موضوع فقط شکل و رنگ مسمی گرفته است ، اما ، شکل و رنگ دقیقش هنوز معلوم نیست .

جذبۀ موضوع با فکر و احساس نویسنده بستگی دارد. اگر چیزی را سرد احساس کند رنگ سرد بآن میزند و اگر آنرا دل انگیز بیابد گرم مینویسد مثلاً یکی نسبت به حیوانات بی‌مهر است و فقط آنها را برای بار بردن و رفع نیاز انسان میندازد دیگری بآن عشق میورزد. یا مثلاً سلام و درود گفتن بر حسب اینکه گوینده مخاطب را چگونه ببیند تفاوت میکند، بسا سلام چنان گرم شود انگیزه ادامه میشود که با هزار بوسه مقابل است و یا چندان سرد گفته میشود که هزاران دشنام از آن وامی‌ماند.

یا مثلاً ممکن است کسی جلسه‌ عروسی را با اندازه‌ای سرد و بی‌لطف شرح دهد که شنونده را بگریه در آورد.

بطور خلاصه، در اینجا دو مرحله موجود است

۱- تعیین مختصات عمومی موضوع بطوریکه موضوع را در طبقه و نوع

مخصوصی جای دهد.

۲- تعیین خصوصیات که موضوع را از نظائرش جدا کند و در مقابل

همۀ موضوعات متشابه، حد آنرا معلوم سازد.

پس از انتخاب موضوع، باید وحدت موضوع یا وحدت نتیجه را از نظر

دور برداشت.

برای خوب نوشتن، چنانکه گفتیم نخست باید موضوع را خوب فهمید.

پس، نویسنده باید کاملاً در خود فرو رود و ببیند موضوع را چگونه می‌فهمد.

آنگاه، مرحله‌ احساس نویسنده است. به موضوع پیش می‌آید که باید احساس

خود را در طول نوشته بغیر ندهد و صمیمانه سخن بگوید بطوریکه پیوسته

نوشته‌اش تصویر گویا و تمامی‌ار او باشد (مقدمۀ مسوله). بسا نوشته که